



۲۰۱۳/۰۱/۳۱

عبيد صافي
انجمن دوستداران بيدل-کابل

نگاهی به بيدل و داروين در یک نظریه علمی و فلسفی

چارلز داروين دانشمند انگلیسی، زیست شناس و بنیانگذار نظریه تکامل (۱۸۸۲ - ۱۸۰۹). خلاصه نظریه اش: (انسانها نیز گونه ای از حیوانات، احتمالاً میمون ها، هستند که به مرور زمان تکامل یافته اند.)
ابوالمعانی عبدالقادر بيدل سخنگوی بزرگ زبان فارسی. شاعر، فیلسوف و عارف بزرگ، چغتائی - برلاس (۱۶۴۴ - ۱۷۲۰) هند.

هیچ شکلی بی هیولی قابل صورت نشد
آدمی پیش از آن کادم شود بوزینه بود

هر دو دانشمند یک موضوع را طرح کرده اند، ولی با دو هدف متفاوت. داروين شکل تکامل ظاهری انسان را طی تحقیقات چندین ساله در یک رساله علمی نوشته و ابوالمعانی بيدل تکامل و ارتقای باطنی انسان را در یک طرح فلسفی خاص خودش طرح نموده است. فصل مشترک هر دو نظریه ذکر تصادفی کلمه "بوزینه" است. ابوالمعانی آنرا به شکل شعر در قالب غزل سروده و بنا بر پابندی ردیف و قافیه اجباراً از بوزینه کار گرفته، ولی هدف آن حیوان بوده و شهرت این بیت همانا همسانی متنی هر دو نظریه است.

اینجا بحث روی شعر بيدل است و نظریه داروين را به جایش میگذاریم زیرا یک نظریه علمی بوده و آنرا مبنی بر تجربیات خود ارائه نموده و هوا خواهان و مخالفین هم دارد.
متأسفانه در افغانستان از این نظریات در بحث های سیاسی و مذهبی بیشتر استفاده شده و در مراکز علمی و فلسفی کمتر یا هیچ مطرح نگردیده اند. در قدم اول موسسات علمی که دانشجویان رشته بيدل شناسی را در چند کشور سند دکتورامیدهند، وظیفه داشتند این ابهام را از شعر بيدل دور میکردند زیرا بحث های بی نتیجه را در زمینه شاهد هستیم.

از نگاه منطقی تفاوت زمانی که بین بيدل و داروين موجود است، عاقلانه نیست که زحمات سی ساله یک دانشمند زیست شناسی را عارف و یا فیلسوفی دو قرن قبل از وی در بیتی خلاصه کرده باشد و حتی اگر باقی سروده هایش را که عرفان ناب اسلامی است در نظر نگیریم، پس ما نظریه داروين را که یک نظریه علمی و تحقیقاتی زمانش است به جا میگذاریم، زیرا نظریاتش را با الفاظ واضح گفته است. ما در اینجا پرده از "بوزینه" شعر بيدل بر میداریم، این پرده برداری از زمانی آغاز شد که در دهه پنجاه هجری این بیت در جریده انیس آنوقت به بحث کشانده شده و دانشمندانی که واقف بودند، زحمات خود را کشیدند و اندیشه های شان را نوشتند.

مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی در اثر معروف "نقد بيدل" (چاپ کابل سال ۱۳۴۳ هـ ش) که به نظر من بهترین کتاب در مورد بيدل است، این بیت را فشرده شرح داده ست. اگر چه آن شرح پاسخگوی هیچگونه سوال در مورد این شعر نیست، میتوان آن رانوعی تاریخ آغاز بررسی آن نوشت.

قابل ذکر است که شرح محترم سلجوقی بر مشکلات مخالفین نظریه داروين افزود. گرچه تا همین دم علت ارائه چنین ابهام را از دانشمندی چون سلجوقی درک ننموده ام، یقین دارم که نامبرده با کوچکترین کوشش ميتوانست این معما را بگشاید.
علامه سلجوقی چنین فرموده است: "بسیاری ها از من میپرسند که آیا این بیت به نظریه داروينارتباطی دارد؟ آری ارتباط دارد. ولی کمتر از دیگر اشعاری که درین باره مورد بحث شده است. ارتباط این بیت همان ارتباط لفظ آدمی و بوزینه است. ولی به سوی ارتقاء و تطور که اساس آن نظریه است، اشاره ندارد. بيدل در این بیت می گوید. طوریکه باقی فلاسفه گفته اند: اشیاء عموماً در هیولی یعنی در ماده خود یکی هستند و تنها صورت است که آنها را از همدیگر جدا میکند. و از اینرو آدمی قبل از قبول صورت انسانی خود با بوزینه مشترک بود". نقد بيدل صفحه ۳۸۰

اگر شرح علامه سلجوقی را اولین شرح این بیت بدانیم، تا امروز در حدود پنجاه سال میشود. در این مدت بيدل شناسی نیست که بر آن سطری ننوشته باشد. در تمام مقاله هایی که تا حال تهیه شده به نظر من تحلیل بيدل شناس و مخلص بيدل جناب عبدالحمید اسیر (قندی آغا) بهترین شرح در دسترس است. این مقاله در صفحه ۴۲۳ کتاب "خط بوریا" که گزیده آثار منظوم و

د پايو شميره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

منثور قندی آغاست و به اهتمام محمد عبدالقادر آرزو در سال ۱۳۷۹ در کابل چاپ شده و آن را بعد از شرح کامل هیولی و صورت و همه جوانب مربوط آن با این کلمات چنین صادقانه به پایان می‌رسانند. "حضرت بیدل (رح) به تناسخ و عقاید باطله هیچگونه تمایلی نداشته و هم با حکمت و فلسفه سازگار نیست و بلکه با چیزیکه علاقه ناگسستنی دارد همان عرفان و تصوفست و بس."

شعر بیدل، سبک بیدل و خود بیدل با جامعه فرهنگی افغانستان بافت عجیبی دارد و باروری شعر بیدل در عرفان، فلسفه، اخلاق، اجتماع و بالاخره انسان و رهائی آن از ریا و اوهم بوده و جذابیت افکار پویا و جستجوگر را بطرف خود در دو قرن اخیر نه تنها حفظ کرده بلکه بر آن افزوده است. پاسخگویی به این همه اشتیاق برای جذب افکار بیدل ایجاب تاسیس مراجع علمی، قوی و منسجمی را می‌نماید تا اندیشه بیدل را آن طوریکه هست، به نمایش گذارد

در مطالعه آثار دانشمندان که در باره بیدل نوشته اند متوجه شدم که اکثر آن ها اسناد معتبر دکترا در شعر بیدل از دانشگاه های هند، مسکو، تهران دارند که افتخار همه ماست و از طرفی شعری که ما روی آن بحث داریم پنج دهه قدمت بحثی بی نتیجه دارد؛ اگر اولیای اموری اکادمی علوم اداره مرکزی بیدل شناسی ئی تاسیس نمایند و در یک برنامه مشترک همه این دانشمندان را جمع نمایند، کار های ارزنده صورت خواهد گرفت. مشکل بیدل شناسی در افغانستان همانا فعالیت های فردی بوده که امکانات محدود و در مقابل آثار عظیمی و نه چندان آسان این سخنسرای بزرگ هیچ کس را مجال رسیدن به منزل نمیدهد.

اینجا لازم میدانم که مدعی یک مطلب تازه در باره ابوالمعانی بیدل شوم و آن اینکه با حفظ مقام عرفانی بیدل که همه به آن یقین داریم، بیدل فیلسوفی بزرگی بوده که خود بانی فلسفه نوین زمان خود است و من آن را "فلسفه عرفانی" نامیده ام. با طرح این فلسفه شعر آدمی و بوزینه بدون شرح، معنی میشود قبل از آنکه به فلسفه عرفانی بیدل بپردازم، مرور کوتاهی بر رابطه فلسفه و عرفان می‌نمایم.

اگر تعریفی کلی از فلسفه نمایم، دید بنیادی در مورد هستی، وجود، عقل و ارزش هاست که واژه یونانی بوده و دوستدار حکمت ترجمه شده اما عرفان یک مرام و یک مکتب است که برای کشف حقیقت نه از راه استدلال و عقل بلکه با ذوق به حقیقت تکیه میکند. عرفان اسلامی تفاوتی که با فرقه های دیگر مثل مفسرین، محدثین، فقه ها، کلامیون، فلاسفه و غیره دارند اینست که عرفای اسلامی با حفظ همه اندیشه های دینی بافت اجتماعی و مردمی دارند و آثار و کتاب هایی که تالیف نموده اند و همچنان ایجابحلقه های تصوفی گسترده در تمام سرزمین های اسلامی دلیل اجتماعی بودن آن هاست.

در خراسان یا تمام حوزه های گفتاری زبان دری بعد از قرن شش هجری، تصوف و عرفان اسلامی رشد سریع می‌نماید و با غنماندی که این مکتب از گرایش شعرا و علمای بزرگ و ایجاد آثار پر ارج ادبی و پیروی آن ها از عقیده اسلامی معتدل یا میانه، نصیب خود نموده، عرصه را بر مکاتب فکری غیر خود تنگ می‌سازد. به نظر من اگر شعر دری بستر لطیفی برای تصوف نمی‌بود، شاید تصوف در سرزمین هایی که زبان گفتاری شان دری هست این همه پله های صعودی را طی نمی‌کرد. این روند تا امروز هم ادامه دارد و در نتیجه بجز چند عالم محدود در ساحة فلسفه مانند ملا صدرا و ناصر خسرو بلخی قبادیانی اشخاص زیادی در ساحة مکاتب فلسفی ولو به هر شکلش ظهور نکردند.

تسلط فکری مکتب عرفان اسلامی در خراسان زمین، عوامل اجتماعی و سیاسی خود را داشت که بحث جداگانه است. مادر این جا از دو مکتب فکری یاد کردیم که فلسفه و عرفان اسلامی است. هر دو در پی درک حقایق اند با یک تفاوت که اگر به سوال های مثل زیبایی چیست و یا زندگی چیست و هزاران پرسش که برای هر کدام اضافه از یک پاسخ وجود دارد، اگر ذهن ما جواب آن را در چوکات باور های قبول شده پیدا نکند به نتیجه نمی‌رسد و فکری که آن را "شکوک فلسفی" می‌نامند ایجاد می‌شود. اگر عارف از فهم ادراک عاجز ماند با اعتقاد و تعلیم که دارد به تحیر عرفانی می‌رسد و بر اساس ایمان بغبی که دارد قناعت خود را حاصل می‌کند. این بسیط ترین مثال بین فلسفه و عرفان اسلامی است و هر کس در ابتدای تعلیم به همچو مفاهیم بر خورد میکند و برای ادراک آن می‌کوشد چنانچه ابوالمعانی بیدل در کتاب چار عنصر از آوان جوانی خود چنین یاد میکند:

"فقیر بیدل را آغاز بنای شعور - بی امتیاز عجز و غرور - بر توجه بیرنگی بود. - نمی دانستم محرک سلسله نفس کیست، و باعث اضطراب طبیعت چیست. هر جا نسیمی در تصور می‌وزید، بوی بیخودی دماغ هوش می‌افشرد، و هر گاه صدائی به تخیل می‌رسید پیغاموداع شعور بگوش می‌رسید.... روز و شب چون روز و شب با دود غبار عالم بی اختیاری ساخته بود، و سال و ماه چون سال و ماه به گردش رنگ تحیر باخته". (از مقاله "عنصر عقل در شعر بیدل" - از همین قلم)

فلسفه یونانی خواسته و نا خواسته از هرباب وارد این حوزه شد و با گرایش ابن سینا به این فلسفه و ترجمه آثار ارسطو توسط ابونصر فارابی راه خود را باز نمودند و در مقابل دلچسپی علمای اسلامی چون امام غزالی و غیره به تصوف و عرفان، فلسفه و عرفان اسلامی را رو در روی هم قرار دادند و عرفان با پشتیبانی عقیده اسلامی که حاکمیت مطلق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داشتند، فلسفه را در حدتکفیر تا امروز از مقابل خود راند و درساحة فلسفی هیچ پیشرفتی نشد و در شعر هر عارف پای عقل چوبین بود.

روزی در خواندن کتاب چار عنصر ابوالمعانی بیدل وقتی به این سطر رسیدیم " ... اگر عقل در عرصه فهم ربوبیت نمی تاخت، هیچ کس سر تسلیم عبودیت نمی انداخت" حس کردم که عرفان بیدل باید مزایای بیشتری نسبت به عرفان تقلیدی داشته باشد ، و اگر در مقایسه بین اقوال فلاسفه بنگریم، می بینیم که همخوانی های بین بیدل و دیگران وجود دارد مثلاً در این دو قول از این سینا و بیدل:

"آنکه از تنعم دنیا، رو گردانده است «زاهد» نامیده میشود. آنکه بر انجام عبادات از قبیل نماز و روزه و غیره مواظبت دارد بنام «عابد» خوانده میشود. و آنکه ضمیر خود را از توجه به غیر حق باز داشته و متوجه عالم قدس کرده تا نور حق بدان بتابد بنام «عارف» شناخته میشود. البته گاهی دوتا از این عناوین یا هر سه در یک نفر جمع میشود." (ابن سینا/الاشارات و التنبیهات) "تقوای اهل دنیا منحصر است دامن از لوث ظاهر چیدن، بانضباط شرایط صوم و صلاة؛ و تقوای اهل عقبی، منع نفس از شغل مناهی، بطلب درجات مزجاة؛ و تقوای اهل الله، باز. داشتن دل از خطرات اسما و صفات، بیاس ناموس تنزه ذات" (بیدل/نکات) سخن روی عرفان بیدل نیست، زیرا همه میدانیم که او عارف بزرگی بوده و فراز و نشیب زندگی وی را هم در هر کتاب خوانده ایم. اینک صرف روی فلسفه بیدل بحث میکنیم.

بیدل بنیان گذار فلسفه نوین (فلسفه عرفانی)

عقل و منطق، دو پایه اساسی فلسفه است. در بحث های مروجه حوزه ها علمی، تفسیر، حدیث، فقه و عرفان اسلامی از علمای که همه شناخت را صرف در چوکات عقل محدود می سازند و به نام عقل گرایان یاد شده که آن ها قدرت ماورالطبیعه را با بی باوری مینگرند، تابعین این مکتب را در سطح بحث های عادی بنام مکتب ارسطو یاد می کنند و تا زمان بیدل در آثار همه عرفای اسلامی جایی نمی یابیم که به عقل روی خوشی نشان داده باشند. همه از عشق سخن میگویند و بیدل شاید اولین عارف باشد که عقل را شامل عرفان اسلامی ساخت.

در مثنوی عرفان عقل چنین تعریف میشود: "بیدل مثنوی عرفان و چار عنصر را بعد از چهل سالگی نوشته و در این دو اثر که بقول تذکره نگاران در ظرف سی سال نوشته شده بیدل فلسفه و ادراک خود را از هستی، وجود و جهان طرح ریزی کرده است".

عقل ما قبل خود تصور کرد	سیر صد آئینه تحیر کرد
بود آن جمله در نقاب خفا	کاین دم از جیب عقل شد پیدا
در مقامی که جمع شد افهام	علم تحقیق کرد عقلش نام
عقل مرآت آگهی و رقبت	اسم جمعیت شعور حقست
هر طبیعت طبیعتی دارد	وز حقیقت ودیعتی دارد
زندگی مایه از نفس اندوخت	شمع راز نفس ز دل افروخت
دل فروزان ز روح و روح ز غیب	جلوه چندین سر است و چندین جیب
آن همه حرف بی اشارت و نقل	
جمع گردید و بست صورت عقل	

بیدل/عرفان

تقریباً قسمت زیادی از مثنوی عرفان که یازده هزار بیت دارد به انسان و هستی و پیدایش کاینات و پیدایش انسان پرداخته و چار عنصر تعریف های واضحی از روح، عقل، زیبایی، هیولی، وجود و غیره دارد. بکنار گذاشتن این دو اثر بیدل ، توسط بیدل شناسان ، پرده بر روی نظریات فلسفی بیدل انداخت و چون هدف مشخص ما شرح بیت بیدل است برای نزدیکی به معنی آن دو نظریه از نظریات فلسفی بیدل را در اینجا ذکر میکنیم:

اول: به نظر بیدل انسان آخرین مخلوقیست که خداوند خلق نموده است و آن را ختم خلقت عالم خوانده، و در اول عرفان چنین میفرماید:

عشق از مشت خاک آدم ریخت	آنقدر خون که رنگ عالم ریخت
چیست آدم تجلی ادراک	یعنی آن فهم معنی لولاک
احدیت بنای محکم او	الف افتاده علت دم او
دال او مغز اول و انجام	که درو حد و حد تست تمام
میم آن ختم خلقت عالم	این بود لفظ معنی آدم
قلزم کاینات و هرچه دروست	
جوش بیتابی حقیقت اوست	

د پانوی شمیره: له ۳ تر ۶

افغان جرمن آنالین په درننیت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنۍ د لیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

بیدل/عرفان

و هم چنان در بند دوم ترجیع بند در باره خلقت انسان چنین می گوید:

نور و ظلمت مقابل هم شد / داد آرایش صباح و مسا
گشت اعداد ظاهر از اعداد / ضد نار آب و ضد خاک هوا
از عناصر جماد صورت بست / شوق نشست ساعتی از پا
پس طبیعت در اهتزاز آمد / از جمادی نبات یافت نما
باز حیوان شد و از او انسان / شد مسما به آدم و حوا
کرد پیدا ز نوع انسانی / کافر و گبر و مومن و ترسا

.....

بیدل/ ترجیع بند - (تجلی دوست) - به اهتمام عارف عزیز

دوم: در مورد تفاوت انسان با حیوان.

بیدل عقل را شرط اساسی بنده گی می داند و در چار عنصر میگوید: "اگر عقل در عرصه فهم ربوبیت نمی تاخت، هیچ کس سر تسلیم عبودیت نمی انداخت" و هم چنان عقل و فکر را برای ادراک لازمی میداند:

"عقل را خارج مراتبش قدم شمردن راه بجائی نبردن است، و فکر را آنسوی مدارجش تردد نمودن عنان به تحیر سپردن". (چار عنصر- چاپ کابل - صفحه ۱۹۶)

و در فلسفه خاص خودش که بصورت داستان تمثیلی آمده فرق بین انسان و حیوان را در داشتن عقل دانسته و چنین می فرماید: "یعنی آدم اسم کیفیتی است متصف مراتب این صفات، و مشعر حقیقی متجلی ظهور این آیات جمعی که ساغر دماغ شان از نشئه عقل تهی است بحکم (کالانعام) خرس و بوزینه اند خارج ذریات انسان" و باز همانجا می فرماید:

آدمی زاده وارث خرد است	بی خرد غیر نسل حیوان نیست
هر کجا عقل کرده ظهور	مظهرش جز وجود انسان نیست
شاهد عقل چیست شرم و ادب	که ز هر گاو خر نمایان نیست

حال می پردازیم به اصل مطلب :

هیچ شکلی بی هیولی قابل صورت نشد
آدمی پیش از آن کادم شود بوزینه بود

مصراع اول را همه معنی کرده اند و تقریباً هم نظرند. اختلاف در مصراع دوم است: بیدل در شروع مثنوی عرفان چنانکه ذکر کردیم می فرماید: "عشق از مشت خاک آدم ریخت". پس بیدل بر اصل خلقت انسان که خداوند تعالی در قرآن ذکر کرده (من انسان را از خاک آفریده ام)، ایمان داشته و این شک و یا اشتباه دوستان که بیدل را همفکر داروین می پنداشتند، زایل شد که انسان راشکل تکاملی با ارتقا یافته هر حیوان دیگر میدانستند.

در نظریات فلسفی شان نیز دیدیم برای نسبییت دادن به داشتن عقل که آنرا شرط بنده گی و شرط ادراک خالق هستی دانسته، کلمه "حیوان" را ذکر کرده یعنی ماهیت نفسانی و یا روحانی و معنوی انسان نه شکل ظاهری اش را که داروین بحث نموده، مولانا ی بلخ هم در عین مطلب بیٹی دارد:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

در اینجا "دد" به معنی حیوان همان صفت معنوی کسی که شکل ظاهری انسان اما باطن حیوانی دارد، بوده است. لذا دوستان نباید نظریه تحقیقی علمی داروین را با نظریه فلسفی بیدل همسان سازند. استعمال کلمه "بوزینه" به خاطر رعایت قافیه است زیرا مطلع چنین آغاز میشود:

یک دو دم هنگامه تشویش مهر و کینه بود
هر چه دیدم مهمان خانه آینه بود

د پانوی شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

من برای دوستانی که می خواهند درک بیشتری از نظریه فلسفی بیدل در باره فرق انسان با ایمان و بی ایمان داشته باشد، متن کامل آن را میگذارم:

"روح انسانی شاهدهی است لاریبی که جمال استعدادش از بی نقابی های جوهر عقل پیداست، و آفتاب کمالش همان از دمیدن صبح ادراک لامع و هویدا. عقل سر چشمه ایست تراوش ایجاد معنی حیا، و حیا آئینه بی از حقیقت ایمان چهره گشا. اگر عقل در عرصه فهم ربوبیت نمی تاخت، هیچ کس سر تسلیم عبودیت نمی انداخت.

هر کس ز حقیقتی نباشد خیرش
بیهوده به عبرت نرساند نظرش
از هستی ذات یار و معدومی خویش
چیزی فهمید دل که خون شد جگرش

آیه کریمه (ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) مشعر رمز (لیعرفون) است و عرفان به مشاهده عدمیت اعتبارات، شرم داشتن از هستی معبود بیچون. در صورتی که حقیقت ایمان بی درک این معنی نقش تحقیق نه بندد، و جوهر عقل بی امتیاز این کیفیت به نشئه کمال نه پیوندد، ایمان بی عقل چون جوهر بی آئینه نقشی است موهوم، و حیای بی خرد چون آب بی چشمه سرابی معدوم. انتساب حیا و ایمان با عقل تحقیق رقم، نسبت عبارات و مضامین است با قلم. اسرار قلم و ایمان هم چنان از عقل مبرهن چون صورت مضمون از کتاب.

نقش قدرت اعتبار کاف و نون	از قلم یعنی ز عقل آمد برون
هرچه جز عقل است غیر از جهل نیست	یعنی اسرار یقین را اهل نیست
عالم بی عقل موهوم است و بس	گر همه هستی است معدوم است و بس
هر کجا کیفیت این نشئه تافت	خویش را آئینه دار شرم یافت
بر عرق ریزی است بنیاد قلم	سر نگونی دارد ایجاد قلم
از حیا این جلوه را عریانی است	حسن این معنی عرق پیشانی است

شرم پیدایی نقابی کرده شق
آگهی آئینه دارد از عرق

در خیر است که چون خیمه عنصر کیفیت وجود انسانی به طناب الفت (نفخت فیه من روحی) در سواد عالم ایجاد بر پا گردید و بهار گلشن تنزیه از هجوم آب و رنگ (خلق آدم علی صورته) به شگفتگی های چمن رسید، فصل رنگینی های کمال تقاضای شوخی کرد و نسیم صبح اقبال نوید دمیدن آورد. بفرمان حضرت رب الانام جبرئیل علیه الصلوة والسلام از محیط تنزه امواج قدم سه گوهر خاص که جوهر شناسی آن را جز جوهری فطرت کامل نشاید، و معمای قیمتش غیر از خواص معنی اسرار نکشاید بر خوان استعداد نهاد، و در نظر حقیقت شهودش عرض جلوه داد، تا یکی از آن ها اختیار نماید، و چون گوهر چشم بر عنائی مطلق کشاید.

اول: گوهر عقل که چراغ تحقیق سراغ انبیاء ست.
دوم: گوهر حیا که شبنم طراوت توام گلشن اتقیاست.
سوم: گوهر ایمان که تخم جمعیت حصول مزرع مدعاست.
از آنجا که نشئه (بنظر بنور الله) صفا پرداز طینت او بود، تمثال اقبال فروغ در آئینه فطرتش پرتو دلنشینی نینداخت. به معرفت (اول ما خلق الله العقل) گوهر عقل را که اصل قابلیت ادراک کونی و الهی است قابل پذیرائی شناخت.

قطعه:

چو شبنم فطرت آدم به نور پاک روشن شد	تسلی از زمین و گردش از افلاک روشن شد
جهانی سرمه پرداز شوخی مشت غبار او	هزار آئینه زین خاکستر بی باک روشن شد
به قدر فهم نامی گشت اگر حیوان اگر انسان	کمال هر یک از آئینه ادراک روشن شد

ملک مقرب خواست آن دو گوهر از پیش بر دارد، و به خازن گنجینه غیب سپارد. آب گردیدن گوهر حیا طوفان ندامت انگیخت، و شکسته دلی گوهر ایمان عنان ناله بی اختیار گریست که تا گنج خانه (کنت کنزاً مخیفاً) سر بمهرنقطه ذات بود. ما و عقل پیوسته سر به گریبان موج یکتائی می جوشیدیم، و در درج اسرار قدم به آهنگ پرده یکدلی می خروشدیم. امروز که در چار سوی اعتبار تعین جنس او هام رواج افزاست انفصال تخیل صوری بر هم زن اتصال معنوی چراست؟ کریم در هنگام کرم آب از گوهر بر داشتن صرفه نمی بیند، و سحاب در فصل ترشح از خشکی بر قطرات گماشتن نم حاصلی نمی چیند.

د پانوی شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

قطعه:

جوهر عقل و حیا و ایمان نقش آئینه اسرار هم اند
گر یکی زین همه مفقود شود همه در پرده ساز عدم اند

جبرئیل حیران ندامت خروشی این گوهرها بود، تا آنکه از محیط رحمت ندای (دعهم! تعالی) عقده مشکل کشود. پس وجود آدم بحسب مایه داری آن سه گوهر مزین مراتب جمال گردید، و ذات کاملش به حیثیت این صفات ثلثه تشریف منصب کمال پوشید. فروغ گوهر عقل در انجمن دماغش بشمع افروزی بساط آگهی بالید، موج گوهر حیا بر صفحه سیمایش گلاب آثار عصمت پاشید، و صفای گوهر ایمان در صدف دلش بسامان انوار یقین جوشید. یعنی آدم اسم کیفیتی است متصف مراتب این صفات، و مشعر حقیقی متجلی ظهور این آیات جمعی که ساغر دماغ شان از نشه عقل تهی است بحکم (کالانعام) خرس و بوزینه اند خارج ذریات انسان، و گروهی که آینه سیمای شان از طراوت حیا خالی است سراب معنی اسلام اند به دلیل (الحیاء من الایمان).

آدمی زاده وارث خرد است بی خرد غیر نسل حیوان نیست
هر کجا عقل کرده ظهور مظهرش جز وجود انسان نیست
شاهد عقل چیست شرم و ادب که ز هر گاو خر نمایان نیست

شاهد عقل چیست شرم و ادب که ز هر گاو خر نمایان نیست
جز و لاینفک خرد شرم است لیک این وصف در خسیسان نیست
کفر محض است بی حیائی و بس هر کرا شرم نیست ایمان نیست"

چار عنصر - چاپ کابل - صفحه ۲۰۵

امیدوارم که این نوشته مقبول خاطر دوستان گردند و آن شکوکی را که از اتهامات بر عقاید والای بیدل وارد نموده بودند، از بین برده باشد زیرا برای کسانی که یک عمر بیدل میخوانند عقیده و ایمان او را درک میکنند، برای شان دشوار خواهد بود اگر نظریات بیدل و داروین را در یک صفحه ببینند.

یاد آوری: در ملاقاتی که در ماه حمل امسال با داکتر عبدالعزیز مهجور در خانه شان داشتم، از من خواهش نمودند که در مورد همین بیت مقاله را بنویسم و در محفل عرس بیدل که به همت ایشان همه ساله دایر میشود، بخوانم. اگر در نشر آن عجله نموده باشم معذورم بدانند ولی بدانند که این مقاله را برای همان عرس نوشته ام، و همانجا خواهم خواند. اگر بقول بیدل "زنده گی ابروی کوشش نریزند".

با کلامی از ابوالمعانی سخن را به پایان میرسانم:

بیدلم بیدل مرا جز هیچ بودن ساز کو؟ از عدم می جوشم انجام چه و آغاز کو؟
موقعی میخواید اسباب غرور و عاجزی در خیال آباد موهومی نیاز و ناز کو؟
قطره گر بالم طراوت از کجا سامان کنم؟ ور بگویم ذره ام چون ذره ام پرواز کو؟
در غبار سرمه ئی افسانه ساز حیرتم چون نگاهم غیر خاموشی دگر آواز کو؟

۲ جنوری ۲۰۱۳

بر گرفته از سایت آسمایی

د پانو شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ